

### چکیده

اختلاف سطح دانش و فناوری کشور ما با جوامع توسعه‌یافته مسأله مهم اجتماعی است که در چند سال گذشته ذهن اندیشمندان و صاحب‌نظران کشور را به خود جلب کرده است. این مقاله با بررسی این مهم در یک دوره تاریخی، سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد که برای اخذ فناوری و رسیدن به تراز دانش و فناوری کشورهای پیشرفته حکومت چه سیاست‌هایی را در دوره تاریخی مذکور اتخاذ کرده و این تدابیر به چه سرانجامی رسیده است و چرا؟

## تحقیقی در علل ناکامی نخستین تجربه‌های سیاست‌گذاری توسعه دانش و فناوری در ایران

از دوره اول جنگ‌های ایران و روس  
تا پایان صدارت امیرکبیر

**عباس قیومی ابرقویی**

کارشناس ارشد فلسفه علم، دانشگاه صنعتی شریف

مدیریت پژوهش شرکت ملی گاز ایران

ab\_qaumi@yahoo.com

ای مرد بیگانه، تو این ارتش و این دربار مرا می‌بینی اما گمان مبر که من مرد خوشبختی باشم... یک مشت سرباز اروپایی (روس‌ها) تمام دسته‌های سپاه مرا با ناکامی مواجه ساخته است. آن، چه توانایی است که شما را از ما برتر ساخته است؟ دلایل پیشرفت شما و ضعف ثابت ما کدام امر است؟<sup>۱</sup> عباس میرزا

## مقدمه

یکی از مسائلی که در چند قرن گذشته گریبان جامعه ما را گرفته است اختلاف سطح دانش و فناوری با جوامع توسعه یافته یا مترقی، به همان معنی متعارف است. مثال شکل گذشته این مسأله، وجود جاده‌های هموار، خط آهن، ارتش‌های منظم و کارخانه‌های صنعتی در کشورهای مترقی و فقدان این صنایع و سازمان‌ها در کشور ما و نمونه امروزین مسأله، زیرساخت‌های توسعه یافته اطلاع‌رسانی، نظام حمل‌ونقل ریلی و هوایی منظم و فقدان اشکال منظم و سریع آنها در جامعه ماست. این مسأله اجتماعی این پرسش مهم را مطرح می‌کند که علت اصلی اختلاف سطح دانش و فناوری میان ما و کشورهای توسعه یافته چیست؟ این مقاله چنان که از موضوع آن برمی‌آید با بررسی مسأله حاضر در یک دوره تاریخی خاص، سعی دارد به این پرسش پاسخ دهد که برای اخذ فناوری و رسیدن به تراز دانش و فناوری کشورهای مترقی چه سیاست‌هایی در دوره تاریخی مذکور توسط حکومت تدبیر شده و این تدابیر به چه سرانجامی رسیده است و چرا؟

برای پاسخ دادن به این مسأله، ناگزیر از انتخاب نقطه تاریخی هستیم که مطالعه خود را از آنجا آغاز کنیم. انتخاب نقطه‌ای که وضع امروز ما ایرانیان در حوزه دانش و فناوری از آنجا آغاز شده است چندان ساده نیست و می‌تواند مناقشه‌انگیز باشد. فارغ از این بحث‌ها، بر آن شدیم جنگ‌های ایران و روس نقطه تاریخی مناسبی است که می‌توان با مطالعه عزیمت تاریخی امروز ما از آنجا و دنبال کردن خط سیر مسأله، به اقتضای موضوع به گذشته هم رجوع کرد. چرا؟

۱. زیرا پیش از این دوره، نزدیک به یک قرن، ایران دچار فتنه و آشوب ملوک‌الطوایفی است و وضع ثابت سیاسی و اجتماعی ندارد که بتواند محل سیاست‌گذاری در فن و دانش و آغاز تحولی تاریخی شود. قبل از این دوره هم، اختلاف سطح دانش و فناوری میان ایران و کشورهایایی که پس از آن مترقی نامیده شدند چندان زیاد نیست که محل بروز مسأله به شمار رود.

۲. در جنگ‌های ایران و روس، برای نخستین بار امرا و نخبگان ایران با مسأله اختلاف سطح فناوری کشور و دنیای مترقی مواجه شدند و در پی یافتن راهی برای حل این مسأله برآمدند. پیش از این شواهدی نیست که نشان دهد دولتمردان یا نخبگان کشور خود را در برابر دانش و فن فرنگیان ناتوان دیده و برای کسب آن اقدامی اثرگذار کرده باشند. هر یک از این موارد پس از این بیشتر توضیح داده می‌شود.

در این مقاله، نخست فناوری و نحوه تکوین آن با رویکرد خاص به فناوری نظامی بررسی شده که نخستین عرصه مواجهه ایران و فناوری جدید است؛ پس از آن گزارشی تحلیلی<sup>۲</sup> از اقدام‌ها و سیاست‌های گسترش فناوری طی دوره مذکور آمده و در آخر در طرحی کلی و به صورت مبسوط دلایل شکست این سیاست‌ها توضیح داده شده است. در این طرح کلی، بیشتر به شرایط اجتماعی و ویژگی‌های مدنی پرداخته شده است که زمینه زندگی و معیشت و به تبع آن رشد و توسعه صنعت و فناوری را فراهم می‌آورد.

نوشته حاضر در گزارش تاریخی و نتیجه‌گیری خود به دنبال نشان دادن برجسته تأثیر خصوصیات اخلاقی و معرفتی مردمان جامعه و تنگناهای معیشتی در شکست سیاست‌های توسعه صنعت و فناوری است. غرض این است که با عبور از نگرش‌های مبتنی بر ساخته‌های انسانی مانند ساختارهای سیاسی، طبقه‌های اجتماعی و تأثیر و تأثر آنها به تبیینی مبتنی بر خصوصیات انسانی و شرایط اجتماعی برسد و به‌طور روشنی به مسأله جواب دهد. به همین دلیل، بر خصوصیات حاکمان و ویژگی اخلاقی و معرفتی سیاست‌گذاران تأکید بیشتری شده است.

## نخستین رویارویی‌ها و سیاست‌های توسعه دانش و فناوری

نخستین دوره جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۲۱۸ ه. ق. آغاز شد و با شکست ایران و امضای عهدنامه گلستان در سال ۱۲۲۸ به پایان رسید. دوره دوم این جنگ‌ها نیز در سال ۱۲۴۱ آغاز شد و مانند دوره نخست، با شکست و سرفاکنندگی ایرانیان در سال

۱۲۴۳ پایان گرفت. در این جنگ‌ها، ضمن الحاق بخش زیادی از خاک ایران به روسیه، حق کشتیرانی در دریای خزر از ایران سلب شد. علاوه بر این، دولت ایران ناچار شد غرامت سنگینی را به کشور روسیه بپردازد.

برای نخستین بار، در این جنگ‌ها ایرانیان با برتری فناوری غرب مواجه شدند. فناوری نظامی ارتش روسیه موجب شده بود «یک مشت سرباز اروپایی [روسی] تمام دسته‌های سپاه ایران را با ناکامی مواجه کنند». تقریباً سه قرن پیش‌تر، شاه اسماعیل صفوی در مقابل ترک‌های عثمانی با مشکل نابرابری ادوات نظامی ارتش ایران و عثمانی مواجه شده بود. زیرا در این دوره ارتش ایران به سلاح گرم مسلح نبود و کاربرد این تسلیحات را با خوی جوانمردی و منش جنگاوری سازگار نمی‌دانست. برتری ادوات نظامی عثمانیان موجب شد سپاه شجاع و جنگاور شاه اسماعیل در جنگ چالدران و اشغال تبریز از قوای مهاجم شکست بخورد.

پس از شاه اسماعیل، شاه طهماسب اول و جانشین بزرگ او شاه عباس کبیر، سپاه ایران را به سلاح گرم تجهیز کردند. هرچند برخی از نواحی ایران پیش از این هم سلاح گرم را می‌شناختند و از آن استفاده می‌کردند. صفویان با استفاده از تجربه‌های اروپاییان، ترکان عثمانی و مهم‌تر از آن ذهن خلاق و صنعت‌گر ایرانی اسلحه‌سازی را در کشور توسعه بخشیدند به طوری که فرستاده‌ و نیزیان به دربار شاه طهماسب اول در سال ۹۷۸ (۱۵۷۱ میلادی) نوشت: «اسلحه ایرانی مناسب‌تر و مرغوب‌تر از آن ملل دیگر است.» (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۲)

با آمدن آنتونی شرلی و برادرش رابرت به ایران در زمان شاه عباس کبیر، ایرانیان آشنایی بیشتری با ساخت تجهیزات نظامی و سازماندهی ارتش در اروپا پیدا کردند. اما این آشنایی به شکل‌گیری ارتشی مطابق اسلوب‌های اروپایی نیانجامید و صورت سنتی ارتش و آموزه‌های جنگی بومی همچنان تا دوره قاجاریه باقی ماند.

دلیل اصلی این مسأله، عدم شباهت شرایط اقلیمی ایران با اروپا و کفایت روش‌های سنتی برای مقابله با دشمنان خارجی و دولت‌های سرکش محلی بود. به‌عنوان مثال، پیاده‌نظام که رکن اصلی ارتش‌های جدید را تشکیل می‌داد در ارتش ایران پا نگرفت، زیرا حرکت آن در فواصل طولانی میان شهرها در فلات بزرگ ایران، با دشواری همراه بود. در مقابل، اساس ارتش ایران بر سواره‌نظام و مهارت فردی سواران ایرانی در استفاده از آلات جنگی سرد و گرم باقی ماند؛ شیوه‌ای که با جنگ در فلات ایران تناسب داشت. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۷)

دلیل دیگر این مسأله را در سطح دانش و فناوری آن روزگار اروپا باید جست. در آن زمان هنوز دانش نظامی و ساخت ادوات جنگی در مرحله آغاز رشد خود قرار داشت و بسیاری از شیوه‌های سنتی جنگی در ایران از این آموزه‌ها برتری داشت. چنان‌که سلاح‌های ساخت ایران با سلاح‌های اروپایی برابری می‌کردند.

رشد و توسعه سلاح گرم (توپ و تفنگ) و دانش نظامی در اروپا از قرن پانزدهم و شانزدهم آغاز شد.<sup>۳</sup> طی این قرن‌ها، مهارت جنگی و جنگاوری سنتی جای خود را به دانش جنگ داد. کارشناسان نظامی با اندیشه در روش‌های سنتی، روش‌های جدید را می‌آزمودند و تجربه‌های خود را مستند کرده، کتاب‌های نظامی می‌نوشتند و در دانشگاه‌های نظام، این دانش و آموزه‌ها را به سربازان و افسران تعلیم می‌دادند. ارتش‌های جدید، مجموعه‌ای از سربازان، درجه‌داران و افسران ارشد و تجهیزات نظامی بودند که مطابق قواعد سازمان‌یافته و براساس طرح‌های حاصل از مطالعه و تجربه‌های آزموده و مستندشده کارشناسان نظامی و تدابیر فرماندهان آموزش‌دیده می‌جنگیدند.

در اوایل قرن نوزدهم، ماشین، هنوز کاربرد عام پیدا نکرده بود و از کارخانه‌های بزرگ، که بعدها نماد این دوره شد، خبری نبود. در این زمان عالی‌ترین سطح فناوری در ابزارهای مکانیکی مانند ساعت ظهور داشت. بر این اساس می‌توان گفت ارتش‌ها و نیروهای نظامی در این دوره مانند ساعت، ساخت نظام‌مندی از انسان و ابزارهای جنگی بودند که براساس نقشه‌ها و تدابیر فرماندهان عالی‌کوک شده و حرکت می‌کردند. از این جهت «نظام»<sup>۴</sup>، یک گام از صنعت پیش‌تر بود. (ر.ک. پی‌یر روسو، ۱۳۷۱: ۲۰۳) یعنی قبل از آن‌که کارخانه‌های بزرگ، مجموعه‌ای از انسان - ماشین را در جهت تولید انبوه سازمان دهند، «نظام» چنین مجموعه‌ای را در جهت اهداف خود سامان داده و دانش اداره و مدیریت آن را نوشته بود؛ سال‌ها پیش از آن‌که تیلور مدیریت علمی را تدوین کند.

همزمان با توسعه ارتش‌ها در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، سازماندهی جدید تولید هم در قرون هفدهم و هجدهم شکل گرفت و توسعه یافت. در این سازماندهی با «تقسیم کار»، عوامل تولید به صورت منظمی کنار هم قرار گرفته و امکان تولید انبوه و بهره‌وری بیشتر را فراهم می‌آوردند. به‌عنوان مثال، در کارگاه نساجی یکی پارچه را برش می‌داد، دیگری آستین آن را می‌دوخت و... در نتیجه کارگاهی که به روش سنتی (در این روش تمام مراحل کار توسط یک نفر انجام می‌شد یا تقسیم کار برای تولید بیشتر نبود) روزانه چند دست لباس می‌دوخت، تا ده‌ها دست لباس تولید می‌کرد. نیازمندی بیشتر ارتش‌های منظم در قرن هفدهم یکی از نیروهای محرک شکل‌گیری تولید به شیوه‌های جدید بود. (پی‌یر روسو، ۱۳۷۱: ۱۹۷)

همراه با شکل‌گیری سازماندهی جدید تولید، دستگاه‌هایی مکانیکی توسعه پیدا کردند که با استفاده از نیروی آب یا دیگر نیروهای طبیعی می‌توانستند نخ‌ریسی کنند یا پارچه بیافند. در کنار این تحول، از اواخر قرن هفدهم، استفاده از نیروی بخار، با اختراع اشکال اولیه ماشین بخار آغاز شد. این اختراع ناقص، به مرور تکمیل شد و در معادن و بندرگاه‌ها، به جای نیروی انسان و حیوان، مورد

استفاده قرار گرفت. در اواسط قرن هجدهم با اختراع شکل کامل تری از ماشین بخار توسط جیمز وات، تحول صنعتی بزرگی پدید آمد که امروزه به نام انقلاب صنعتی شناخته می‌شود. این ماشین‌آلات رشد و تحول پیدا کردند و کم‌کم در سازماندهی جدید تولید ادغام شدند. ماشین و انسان سازماندهی شده، امکان تولید انبوه را فراهم آوردند. تجربه‌ای که بشر پیش از این سراغ نداشت. به این ترتیب کارخانه که ما آن را به‌عنوان نماد فناوری در قرن نوزدهم می‌شناسیم شکل گرفت.

توسعه سازماندهی جدید تولید و ماشین معلول نگرشی است که بهره‌وری بیشتر از کار و سرمایه را دنبال می‌کرد و به دنبال راهکارهای بهره‌وری و تمتع بیشتر بشر از طبیعت می‌گشت. برای این کار آدمی به استفاده از توان عقلی خود در شناخت معطوف به بهره‌مندی بیشتر از طبیعت جهت تسخیر و تسلط آن اهتمام بیشتری نشان داد. این شناخت، نخست در غالب ابزارهای جدیدی چون کشتی‌های بزرگ و ساختار ارتش و دانش‌های نظامی بروز کرد که انسان اروپایی را به آمریکا و شرق دور برد و بر این سرزمین‌ها مسلط کرد. در کنار این بسط دایره ارضی، شناخت معطوف به بهره‌مندی بیشتر در حوزه‌های فنی و مکانیکی مانند اختراع ماشین ظهور یافت.<sup>۵</sup>

در این زمان توسعه صنعت و فناوری‌های جدید، موجب رونق اقتصادی، رفاه و قدرت دولی در اروپا را فراهم آورد. صنایعی مانند چاپ، آهن‌کشی، ساعت‌سازی و روش‌های نوین نساجی رشد کرده بود، جاده‌های صاف و هموار مسافرت میان شهرهای مختلف قاره را تسهیل می‌کرد، خطوط دریایی با کشتی‌های پر از کالا، اروپا را به دورترین نقاط جهان پیوند می‌داد و بخش‌های بزرگی از جهان تحت سلطه استعماری اروپاییان قرار داشت.

با وجود این در اوایل قرن نوزدهم، هنگام مواجهه ایران و روس، هنوز انقلاب صنعتی دامنه خود را به همه شئون اجتماعی گسترش نداده بود. صنایع جدید، صناعات سنتی را از میدان به در نکرده و در مواردی از آنها عقب‌تر بودند. صنعت نساجی از جمله این موارد است. محصول کارخانه‌های نساجی جدید از جهت کیفیت نمی‌توانستند با محصولات کارگاه‌های سنتی رقابت کنند؛ به‌طوری‌که انگلیسی‌ها تا مدت‌ها بعد، از ورود منسوجات هندی جهت حمایت از تولید داخلی با وضع قوانینی حمایت می‌کردند. (پیبسی، ۱۹۹۰: ۱۵۵)

مثال دیگر، صنعت کشتی‌سازی است. در اوایل قرن نوزدهم هنوز صنعت کشتی‌سازی در هند رونق داشت چنان‌که انگلیسی‌ها سفارش‌های زیادی به کشتی‌سازان هندی می‌دادند و بخشی از نیاز خود را از بازار هند تأمین می‌کردند. با توسعه کشتی‌های بخار در قرن نوزدهم این صنعت از رونق افتاد. (پیبسی، ۱۹۹۰: ۱۶۰)

در دانش مدیریت فناوری مرسوم است که برای هر فناوری دوره عمری تصویر می‌کنند که شامل مراحل اختراع یا طفولیت، بهبود عملکرد و بلوغ و افول است. (طارق خلیل، ۱۹۹۹: ۱۸۸) اگر بتوان این نمودار را که شکل S ماندگی دارد برای تاریخ توسعه فناوری در دوره جدید کشید می‌توان گفت: در اوایل قرن نوزدهم فناوری مرحله طفولیت خود را پشت سر گذاشته و تازه به مرحله بهبود عملکرد و رشد و رونق می‌رسید.

هنگامی که ایرانیان بار با مسأله فناوری روبه‌رو شدند هنوز فناوری چندان پیچیده نشده بود و زمان مناسبی برای اخذ دانش و دستاوردهای فنی از اروپا بود. قرارداد اجرائشده‌ای میان ژنرال گاردان و میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم فتحعلی‌شاه هست که شماری از تخصص‌های مورد نیاز آن دوره در آن فهرست شده و گاردان متعهد به تأمین آنها شده بود: «سازنده مکرری و ماهوت، باسمه‌چی کتاب، بلورساز و بلورتراش، میناساز، ساعت‌ساز که ساعت اندک بزرگ بتواند بسازد، نقاش، جواهرتراش زرگر، فنرساز، چخماق‌ساز.» (نفیسی، جلد ۱، ۱۳۷۰: ۱۵۱)

## اقدام‌های عباس میرزا

در قسمت زیادی از دوران شکل‌گیری فناوری و ارتش‌های جدید، حداقل نزدیک یک قرن، از حمله افغانه تا روی کار آمدن دولت فتحعلی‌شاه قاجار، ایرانیان رابطه‌ای با دنیای غرب نداشتند و در جریان این پیشرفت‌ها نبودند. صورت‌های سنتی رزم و تجهیزات نظامی کفاف کار دولتمردان را می‌داد، به‌طوری‌که ایرانیان با همین ارتش و تجهیزات دروازه‌های هند را در زمان نادرشاه باز کردند. در همین زمان، همراه با پیشرفت‌های نظامی در اروپا، روس‌ها، ارتش خود را توسعه دادند و در اوایل قرن نوزدهم یکی از ارتش‌های قدرتمند جهان را داشتند. در مقابل، سربازان ایرانی از فنون جدید جنگ چیزی نمی‌دانستند و اغلب بر مهارت‌های اسب‌دوانی و تیراندازی و ابراز شجاعت در میدان جنگ تکیه داشتند. فرماندهان هم نقشه‌های جنگی ساده‌ای مبتنی بر حمله هجومی سواره‌نظام یا جنگ و گریزهای ساده پارتیزانی می‌دانستند. این تدبیرها را سربازان روس می‌شناختند و دفع می‌کردند و موجب استیصال ارتش ایران می‌شدند. این درماندگی موجب شد ایرانیان برای نخستین بار به فکر اخذ دانش و فناوری نظامی از اروپا بیفتند.

در این زمان کشور به چند ایالت تقسیم می‌شد و حکومت هر قسمت را یکی از پسران فتحعلی‌شاه برعهده داشت. ایالت آذربایجان را ولیعهد شجاع و باکفایت او عباس میرزا اداره و جنگ با روسیه را فرماندهی می‌کرد. دربار ولیعهد را وزیر باتدبیرش میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی معروف به میرزا بزرگ اداره می‌کرد. وی، سیدی از مردم فراهان اراک بود که سمت دیوانی را از اجداد خود به ارث برده بود. تجربه‌های اداری قدیم به همراه تعهد و سواد در حد اجتهاد در علوم دینی، از او سیاستمداری باسرافت و تدبیر ساخته

بود. هنگامی که او به سمت پیشکار ولیعهد به آذربایجان رفت (۱۲۲۰ هـ.ق) عباس میرزا شاهزاده نوجوانی بود که در جبهه شمالی با روس‌ها می‌جنگید و به راهی برای افزایش توان نظامی خود می‌اندیشید. (نفیسی، جلد ۱، ۱۳۷۰: ۲۹۵)

نخستین اقدام‌ها جهت اخذ فناوری در دوره عباس میرزا و با هدایت میرزا بزرگ انجام گرفت. سرفصل کلی این فعالیت‌ها عبارت بودند از:

- استخدام مستشاران خارجی  
- اعزام محصل به خارج از کشور جهت کسب دانش و فنون جدید  
- ساخت کارگاه پارچه‌بافی جدید و تأسیس چاپخانه  
- تشویق و حمایت از صنایع جدید

نخستین مسأله ایرانیان، اخذ دانش و فناوری‌های نظامی جدید از اروپا، جهت مقابله با تهدیدهای روسیه بود. برای این منظور ایرانیان با فرانسوی‌ها وارد گفتگو شدند و برای تقویت، تجهیز و آموزش ارتش ایران گروهی از مستشاران فرانسوی را به خدمت گرفتند. این گروه، به سرپرستی ژنرال گاردان، در سال ۱۲۲۳ هـ.ق. به ایران رسید. این گروه جمعی از متخصصین حوزه‌های مختلف از نقشه‌برداری گرفته تا سازندگان تجهیزات نظامی را شامل می‌شد. همکاری این مستشاران خارجی در جهت رقابت‌های سیاسی فرانسه و انگلیس در اروپا و سیاست تسخیر هندوستان، مستعمره بزرگ بریتانیا، قرار داشت. ایشان مسیر حمله احتمالی فرانسه به هند را دنبال می‌کردند و به تجهیز ارتش ایران مقابل روسیه نیز یاری می‌رساندند. با انعقاد معاهده تیلسیت میان روسیه و فرانسه و نزدیکی آنها، به مأموریت این مستشاران در ایران پایان داده شد و گاردان و همراهانش پس از یک سال و اندی فعالیت در ایران به فرانسه بازگشتند.

طی این مدت کوتاه، گروه فرانسوی با مشکلات متعددی در انجام مأموریت خود مواجه شد: بی‌سوادی قاطبه سربازان ایرانی آموزش آنها را دشوار می‌کرد، خو گرفتن به روش‌های سنتی مانع تغییر می‌شد، کارشکنی دیوانیان و درباریان در راه ایشان سنگ‌اندازی می‌کرد، دخالت گاهی آشکار و زمانی زیرپرده انگلیسی‌ها زیرآب کار گاردان را می‌زد و مهم‌تر از همه کوتاه بودن زمان اقامت هیئت فرانسوی در ایران باعث شد نتیجه‌چندانی به‌دست نیاید و مأموریت ایشان با شکست مواجه شود. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۸۵)

پس از آن که مستشاران فرانسوی از ایران رفتند ایرانیان برای تجهیز ارتش خود دست به دامان انگلیسی‌ها شدند. انگلیسی‌ها مطابق معاهده‌ای که در سال ۱۸۰۹ میلادی (۱۲۲۴ هـ.ق.) با دربار ایران بستند، متعهد به پرداخت کمک مالی به دولت ایران، آموزش و تجهیز قوا و پشتیبانی از ایران در جنگ علیه روس‌ها شدند. در دوره سفارت سوم سرجان ملکم، گروهی از افسران انگلیسی جهت آموزش و تقویت سپاه به ایران آمدند. ایشان، کار ناتمام ژنرال گاردان را پی گرفتند اما گرهی از کار ایرانیان نگشودند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۹۵)

ایرانی قدرتمند دروازه مستعمره بزرگ بریتانیا را تهدید می‌کرد. از این‌رو آنها رغبتی برای تجهیز ارتش ایران نشان نمی‌دادند و بیشتر با ایرانیان بازی می‌کردند تا منافع خود را در منطقه پیش ببرند.

انگلیسی‌ها با استفاده از مستشاران خارجی موفق شدند برخی از فنون جدید جنگی، آموزش‌های نظامی و سازماندهی را بیاموزند اما فرهنگ و ساخت کلی ارتش ایران تغییری نکرد. سپاهیان ایران معمولاً بخشی از روستاییان و ایلیاتی‌ها بودند که مطابق روالی که میان دولت و عشایر برقرار بود موقع نیاز به خدمت سربازی می‌آمدند و پس از جنگ به خانه یا عشیره خود بازمی‌گشتند. به عبارت دیگر، ایران ارتش دائمی و آشنا به دانش جدید نظامی و سازماندهی نداشت و اصلاحات نظامی عباس میرزا هم به این مهم راه نبرد. معروف است ژنرال روسی وقتی شنید قشون ایران را با فنون نظامی اروپا تربیت می‌کنند گفت: «خدا را شکر و ستایش که اکنون می‌توانم با ایران کاری کنم که پیش از این نمی‌توانستم!» در نتیجه ایرانی‌ها در برخورد با تمدن جدید، روش سپاهداری و لشکرکشی و کارزار خود را از دست دادند و نظام جدید را هم درست فراموش کردند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۱۸ و ۱۱۹)

پس از پایان دوره اول جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۲۲۸، با وجود خواست عباس میرزا، دربار تهران برای کاهش هزینه کشور و تمتع بیشتر درباریان حکم به مرخص کردن لشکر داد. تربیت ارتش حرفه‌ای نیازمند پادگان‌های دائمی و سربازان آماده رزمی بود که مطابق قواعد جدید آموزش دیده باشند. هزینه این کار باعث شد درباریان با نگهداری سربازان مخالفت کنند. با وجود این عباس میرزا در حد توان خود تمهیداتی را برای آموزش و سازماندهی ارتش به کار برد. وی برای تأمین آهن و مس مورد نیاز اسلحه‌سازی اقدام‌هایی برای استخراج مس و آهن کرد و در این کار از برخی مستشاران خارجی که در ایران رفت و آمد داشتند سود برد. نامه‌ای هم به پادشاه بلژیک نوشت و تقاضای جدیدترین اسلحه ساخت این کشور را کرد تا اسلحه‌سازان ایرانی از روی آن کپی‌برداری کنند. در نتیجه این اقدام‌ها، در آغاز دوره دوم جنگ عباس میرزا لشکر مدرنی فراهم آورده بود. در جنگ گنجه ۱۸ گردان سرباز همراه داشت که هریک شامل هزار تن بود و این لشکریان را مطابق اصول جدید و به دستور افسران فرانسوی که پیش از آن ناپلئون به ایران فرستاده و پس از رفتن ایشان، به دستور افسران انگلیسی، تربیت کرده بودند. (نفیسی، جلد ۲، ۱۳۷۰: ۱۷۷) این لشکر ۲۵ توپ داشت و ده‌ها زنبورک، توپ کوچکی که بر شتر بار می‌شد.

در آغاز جنگ لشکریان ایران پیروزی‌هایی به‌دست آوردند اما اختلاف و دودستگی میان امرای ارتش و شاهزادگان و نرسیدن

ندارک لازم و برتری فناوری ارتش روسیه نتیجه جنگ را تغییر داد. لشکر روس لشکر ایران را شکست داد و تا تبریز پیش آمد. از گزارش‌های جنگ برمی‌آید که لشکر پیاده‌نظامی که عباس میرزا تجهیز کرده بود زودتر دچار هزیمت و شکست شده و در اطراف پراکنده شدند. (نفیسی، جلد ۲، ۱۳۷۰: ۱۸۸)

ایرانیان در حالی با مسأله فناوری رویارو شدند که در جنگ با روس‌ها شرایط دشواری داشتند و به دنبال دستیابی به سلاح و سازماندهی جنگی جدید برای غلبه بر دشمن قدرتمند خود می‌گشتند. غافل از این که اخذ نظامات جدید فرایندی نیست که در اثنای جنگ و به‌سادگی محقق شود و نیاز به زمان و تمرین و ممارست زیاد دارد. علاوه بر این نظام ارتش سنتی ایران واجد توانمندی‌هایی است که در صورت استفاده درست و سازماندهی مناسب می‌تواند دشمن را از پای درآورد. چنان که دو دهه پیش‌تر، آقامحمدخان با همین شیوه تا گرجستان رفته بود.

در کنار اصلاحات نظامی، عباس میرزا به همراهی میرزای بزرگ، کسب دانش‌های جدید، ترجمه کتب و توسعه معادن را نیز وجهه همت خود قرار داد و در این راه گام‌های مهمی برداشت. نخستین کارگاه جدید پارچه‌بافی کشور که باید آن را اولین کارخانه ایران نامید در این زمان آغاز به کار کرد. نایب‌السلطنه عقیده داشت: هرچه اهل ایران را ضرور است در این دیار به‌عمل آورند و به متاع دیگر دیار ضرورت نیفتد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸: ۹۱) بخشی از منسوجات این کارخانه به تأمین لباس لشکر و بخشی به مصرف لباس عموم مردم می‌رسید. چاپخانه‌ای هم در تبریز تأسیس کردند و در آن به احتمال زیاد نخست کتاب جهادیه، شامل مجموعه‌ای از فتاوی‌ای علما در وجوب جهاد علیه کفار روس تدوین میرزا بزرگ را چاپ کردند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۶۸: ۲۱۲)

عباس میرزا که در مورد پتر کبیر و اقدام‌های اصلاحی او در روسیه حرف‌های بسیاری شنیده بود، قصد کرد برای توسعه صناعات جدید گروهی از فرنگیان را به ایران کوچ دهد و در منطقه‌ای ساکن کند. برای این منظور اعلانی هم توسط میرزا صالح در روزنامه‌ای انگلیسی منتشر و جواب‌هایی هم دریافت کرد. اما این اندیشه پیش نرفت و به نتیجه‌ای نرسید. (نفیسی، جلد ۲، ۱۳۷۰: ۳۳۲)

فعالیت تأثیرگذار دیگری که در دوره عباس میرزا برای جذب فناوری و صناعات اروپا انجام گرفت اعزام افرادی برای تحصیل به فرنگ جهت کسب فناوری و آموختن دانش‌های جدید است. نخستین بار دو نفر از فرزندان رجال در سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶ هـ. ق.) برای تحصیل به لندن اعزام شدند و در سال ۱۸۱۵ (۱۲۳۰ هـ. ق.) هم ۵ تن دیگر به اروپا فرستاده شدند. در میان گروه دوم نام میرزا صالح شیرازی بنیان‌گذار صنعت چاپ در ایران و ناشر اولین روزنامه مشهورتر است. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۲۳ و ۱۳۰)

متأسفانه این اعزام‌ها از برنامه و ترتیب خاصی تبعیت نمی‌کرد. چند نفر دانشجو به اروپا رفتند و در آنجا هریک به فراخور استعداد و علاقه خود درسی خواندند و سال‌ها بعد در دوره محمدشاه قاجار بازگشتند. هنگامی هم که آمدند کار درخوری نیافتند. از این‌رو اعزام دانشجو به اروپا موجب تحولی در جریان اخذ دانش و فناوری جدید در کشور نشد؛ هرچند راه آشنایی ایرانیان با دنیای جدید را گشود.

میرزا بزرگ قائم‌مقام در سال ۱۲۳۷ به مرض وبا درگذشت و فرزند خلفش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی که مانند پدر، مردی ادیب و دانشمند بود به‌جای پدر نشست. در دوره این وزیر، جنگ دوم ایران و روس اتفاق افتاد. این جنگ، بدون تدبیر، برای جبران آبرو و اقتدار شکسته ایران در جنگ نخست آغاز شد. میرزای قائم‌مقام هم مخالف بود. در نتیجه ارتش نظاممند و مجهز روسیه، ارتش نامنسجم ایران را شکست داد و تا تبریز پیش آمد. دولت ایران در خطر سقوط قرار گرفت و دولتمردان با خواری پای قراردادی ننگینی را امضا کردند که به موجب آن، بخش دیگری از خاک ایران، امتیازهای تجاری و غرامتی سنگین به روس‌ها داده شد.

به نظر می‌رسد پس از این جنگ، عباس میرزا همکاری با بیگانگان و تلاش برای تجهیز ارتش و اقدام‌های اصلاحی خویش را رها کرده است. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۱۶) چنان که گزارش و اطلاعی از فعالیت‌های صنعتی و اصلاح امور نظامی در این دوره نیامده است.

## دوره محمدشاه

۴ سال بعد از جنگ دوم، عباس میرزا در مشهد درگذشت و فتحعلی شاه، محمد میرزا فرزند وی را به جانشینی او گماشت. محمدشاه دو سال پس از رسیدن به حکومت، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، صدر اعظم دانشمند خود را کشت و حاج میرزا آقاسی، مردی درویش‌مسلك و بی‌تدبیر را به صدارت برگزید و به این وسیله مسیر اصلاح پدر را کور کرد.

درباره این صدراعظم و تدابیر حکومت‌داری او داستان‌ها و مثل‌های بسیاری هنوز رواج دارد. رفتارهای او با تقدیر این مملکت چنان سازگار است که روز و هفته‌ای نمی‌گذرد که یادی از روش کشورداری او پیش نیاید. از جمله نقل کرده‌اند که وی عادت داشت تا در تخصصی‌ترین امور مداخله کند. به توپ‌ریزان نحوه توپ‌ریزی مورد نظر خود را تحمیل کند یا به ساربانان دستور دهد برای شتران کفش‌های آهنین درست کنند تا موقع حرکت در راه‌های سنگلاخ پای شتران آسیب نبیند. برای این کار صدها جفت کفش آهنی ساختند و به پای شتران بستند اما بلافاصله مجبور شدند آنها را بیرون آورده و دور بیندازند. زیرا این کفش‌ها پای شتران را مجروح می‌کرد و موجب سر خوردن آنها روی سطوح صاف می‌شد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۰۱)

حاجی به حفر چاه در محل‌هایی که به نظر اهل فن فاقد آب تشخیص داده می‌شد اصرار داشت و مغنیان را برخلاف رأی و نظرشان، به کار وامی‌داشت. معروف است ضرب‌المثل «این چاه اگر برای ما آب ندارد برای شما که نان دارد» از تلاش‌های عبث حاجی برای حفر قنات در اطراف تهران برداشت شده است.

روش مداخله حاجی در امور تخصصی، مسأله قابل تأملی است. چنین روش مدیریتی، مستبدانه خوانده می‌شود و ریشه آن را به تأثیر حکومت استبدادی بازمی‌گردد که در آن همه امور به رأی و نظر پادشاه بستگی داشت.

درباره حاج میرزا باید گفت نه او مرد مستبدی بود و نه محمدشاه چهره خوش و مستبدی مانند جدش آقامحمدخان داشت. دیگر آن که حاجی آدم مستبدی می‌توانست باشد ولی در امور تخصصی مغنی و چارودار دخالت نکند. از مغنیان بخواهد در مدت زمان معینی قناتی احداث کنند و کلیت امور آنها را با قاطعیت مستبدانه‌ای مدیریت کند. روش مدیریت حاجی، بیشتر از تأثیر ساخت سیاسی، ریشه در ناآگاهی و سطح فهم و شعور وی دارد. چنان که در آن روزگار هم مردم وی را ریشخند می‌کردند. حاجی به دلیل مسلک درویشی و نفوذ در محمدشاه به وزارت کشور رسیده بود و کیاست و سیاست نقشی در صدارت او نداشت.

در دوره محمدشاه اقدام خاصی برای توسعه صنعت و فناوری در کشور صورت نگرفت اما گذشت ایام، آشنایی ایرانیان با تحولات جدید رشد کرد. گروه جدیدی از دانشجویان در این دوره به فرنگ رفتند. برخی از افراد متمول هم فرزندان خود را برای تحصیل به اروپا فرستادند یا با گسترش تجارت و بازرگانی، بازرگانان ایرانی واسطه توسعه آشنایی با فرنگ شدند.

برخی از دانشجویانی که برای تحصیل به خارج از کشور رفته و بازگشته بودند به کارهای جدیدی دست زدند. چنان که میرزا صالح شیرازی نخستین روزنامه را با عنوان کاغذ اخبار چاپ کرد. چند شماره منتشر شد. سپس میرزا را در پی وصول بروات دولتی نکول شده فرستادند و برای همین کار روزنامه او به سرانجام نرسید. (آدمیت، ۱۳۷۰: ۱۴۶) بیشتر کسانی که برای تعلیم دانش و فنون جدید به خارج اعزام شدند سرنوشتی شبیه میرزا داشتند و از دانش و تجربه خویش در کشور استفاده چندانی نتوانستند ببرند.

صنعت چاپ در دوره محمدشاه رشد کرد و در تهران و شهرهای دیگر چاپخانه‌هایی فعال شدند. میرزای آقاسی به تجهیز ارتش هم می‌اندیشید و تعداد قابل توجهی توپ و تفنگ و مقدار زیادی باروت تولید و انبار کرد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۶: ۳۰۰) پشت این اقدام‌ها سیاست و تدبیری برای بسط صنعت و فناوری در کشور نبود. در نتیجه، فرصت مغتنم بسط و ترقی کشور در این دوره از دست رفت.

### سیاست‌های امیری

با درگذشت محمدشاه، کشور دچار آشوب و هرج‌ومرج شد. راه‌ها ناامن شدند. حکام محلی شوریدند و مدعیان حکومت علم باغی‌گری برداشتند. در این زمان، ۱۲۶۵ هـ.ق، میرزا تقی‌خان امیرکبیر ولیعهد جوان را از تبریز به تهران آورد و به تخت نشاند. به پاس این خدمت و به سبب درایت و دانایی که ناصرالدین شاه در امیر می‌دید به او لقب امیرکبیر و اتابک اعظم داد و تمامی امور کشوری و لشکری را به وی سپرد.

میرزا تقی‌خان، فرزند کربلایی قربان، آشپز میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی است که به سبب استعداد درخشان خود در دستگاه او و پسرش میرزا ابوالقاسم رشد کرد و به مدارج عالی رسید. وی آموزش‌های علمی و معلومات دیوانی را در این خاندان فراگرفت و دانش و تجربه‌های کسب‌شده را با مأموریت‌های خارجی تکمیل کرد. در جوانی مأموریتی به روسیه رفت و مدتی هم در استانبول، هیئت ایرانی مسؤول تدوین معاهده رفع اختلاف‌های مرزی میان ایران و عثمانی را ریاست کرد و از عهده کار به نیکی برآمد.

در این مدت میرزا با علاقه و تیزبینی خاصی به مطالعه وضع سیاسی و اداری جهان اطراف خود پرداخت. چنان که در استانبول، با کمک مترجمان سفارت، اطلسی از جغرافیای سیاسی زمان خود تدوین کرد. در این اطلس، اطلاعات اقتصادی، ترتیبات اداری و امنیتی و جغرافیای کشورها را گرد آورد. این مطالعات شناختی سیاسی و اجتماعی به امیر بخشید که دستمایه امارت وی قرار گرفت. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۸۴)

اقامت میرزا در عثمانی با انجام اصلاحات اداری در دولت عثمانی همراه است. این فرایند نخست در زمان سلطان سلیم آغاز شد که با مخالفت شیخ‌الاسلام و ارتش‌ینی‌چری‌ها مواجه شد. ایشان سلطان را اعدام کردند و تلاش‌های او را بی‌نتیجه گذاشتند. (۱۲۲۲ هـ.ق). کار سلطان سلیم را سلطان عبدالحمید دنبال کرد. او دست‌ینی‌چری‌ها را از حکومت برید، قدرت شیخ‌الاسلام را کاهش داد و موفق شد اصلاحات خود شامل اعطای حقوق تساوی به مسلمان و غیرمسلمان، تغییراتی در دستگاه قضایی و پیاده کردن نظام جدید اداری در ممالک عثمانی را اجرا کند. بیشتر اقدام‌های اصلاحی عبدالحمید پس از دوره امیر به اجرا درآمد، از این‌رو این اقدام‌ها به نتیجه عملی و دستاورد شکوفایی نرسیده بود که امیر را چندان تحت تأثیر قرار دهد. (آدمیت، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

درباره دانش و تجربه اندوخته امیر باید گفت که تأثیر آنها چنان نبود که شخصیت اعتقادی جدیدی به امیر بخشید به‌طوری‌که بتوان او را جدِ روشن‌فکری یا اصلاحات او را از جنس و مقدمه اصلاحات ایشان در دوره مشروطه و پس از آن به شمار آورد.

امیر در اندیشه سیاسی معتقد به نظام پادشاهی بود و «چیزی در رعایت مقام سلطنت و عزت شاه فرو نمی‌گذاشت و حتی غلو

می‌کرد.» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۵۵) در این چارچوب او خود را نوکر شاه می‌دید و به این نوکری وفادار ماند. هرچند این کلمه امروزه در نظر ما زشت است اما نظام اداری سنتی ایران برپایه آن نظام پیدا می‌کرد و اگر ژرف بنگریم صورتی از معرفت و مردانگی در آن می‌یابیم که امروزه درک نمی‌شود.

امیر سنت دیوانی، دانش و اعتقادهای مندرج در فرهنگ ایرانی و تجربه‌های حاصل از مأموریت‌های خارجی را مبنای کار قرار داد و به امارت نشست. به تدبیر وی اوضاع ناآرام کشور در مدت زمان کوتاهی آرام شد. مدعیان حکومت قلع و قمع شدند و یاعیان در برابر قدرت حکومت و تدبیرهای امیر سر تسلیم فرود آوردند. راه‌ها امن شد. کسب و کار مردم رونق گرفت و اداره امور کشور نظام یافت. امیر کبیر توجه خاصی به ترقی صنعت داشت و مجموعه‌ای از سیاست‌ها و تدابیر را در این زمینه به کار بست که زمینه رشد و توسعه صنعت جامعه را فراهم آورد. دریغ که عمر کوتاه دولت وی ثمر کار او را نارسیده گذاشت. وی بسته سیاستی‌ای را جهت توسعه صنعت طراحی و پیاده کرد که سرفصل‌های آن عبارتند از:

- ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و بسط زیرساخت‌های رونق بازار
- حمایت مالیاتی و تعرفه‌ای از صناعات داخلی
- تأسیس مراکز عرضه مصنوعات ایرانی
- تبلیغ استفاده از کالای داخلی
- تشویق صنعت کاران ایرانی با حمایت‌های مالی و غیرمالی
- تأسیس مدرسه علمی و فنی
- اعزام صنعت کاران به ممالک مترقی جهت آموزش فنون جدید و انتقال آن به ایران
- احداث کارخانه و استخراج معادن

امیر کبیر پس از رسیدن به صدارت، نخست به برقراری نظم اداری، مبارزه با فساد درباریان و ایجاد امنیت در کشور پرداخت. نظام مالیاتی کشور را مطابق اسلوب رایج سامان داد و مالیات‌های معوقه را وصول کرد. حقوق درباریان را منظم کرد و جلوی برداشتهای بی حساب و کتاب از خزانه را گرفت. حساب لشکریان را مرتب و ارتش را تقویت کرد و به تأمین امنیت جاده‌ها و عمران کاروانسراها اقدام کرد. در نتیجه، شریان حرکت اقتصادی کشور به راه افتاد و تجارت، که یکی از عمده‌ترین منابع درآمد مردم ایران بود رونق گرفت.

همراه با این سیاست، امیر به حمایت از صنعت داخلی پرداخت و به تقویت آن اقدام کرد. وی در هر گوشه‌ای از کشور که استعداد و آمادگی می‌دید در جهت رشد آن همت می‌گماشت. صنعت ابریشم شمال را با تدابیری فعال کرد. در کرمان شالیبافی را مورد حمایت قرار داد به طوری که پس از مدتی شال کرمان رقیب خود شال کشمیر را از میدان رقابت بیرون کرد و یکه‌تاز بازار ایران شد. سیاست‌های امیر کبیر بیشتر بر ارشاد و حمایت از صنعت‌گران و صاحبان سرمایه قرار داشت. در اسلحه‌سازی یکی از اسلحه‌سازان بنام آن روز را که در غورخانه شیراز فعال بود به تهران آورد و کار را به دست او داد. در نتیجه پس از مدتی اسلحه‌سازی در ایران قوت گرفت و غورخانه تهران در ساخت تفنگ و توپ به پیشرفت قابل توجهی دست یافت. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

صدراعظم برای این که امتیاز بازار داخلی را در اختیار صنعت‌گران ایرانی قرار دهد سیاست‌های تعرفه‌ای وضع کرد. این سیاست‌ها به مذاق برخی از دول خارجی که در گذشته معامله‌های یک‌سویه‌ای با ایران داشتند، خوشایند نبود. در این باره مکاتبه‌هایی میان امیر و سفیر وقت انگلیس در ایران صورت گرفت که در آن سفیر انگلیس با تکیه بر دانش اقتصاد بازار کوشید سیاست امیر را تخطئه کند و غیرعلمی نشان دهد! (آدمیت، ۱۳۸۵: ۴۰۷)

شیوه امیر این بود که صنعت‌گران را با دادن سرمایه و منحصر کردن تولید در اختیار ایشان تشویق می‌کرد. به عنوان مثال ساخت سماور را به یکی از صنعت‌گران زبده اصفهانی سپرد و پس از این که در کار خود موفق شد علاوه بر اعطای سرمایه، تولید سماور را تا ۵ سال منحصر به او کرد. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۵)

حمایت‌های امیر از صناعات داخلی بسیار زود به ثمر نشست به طوری که در تهران کاروانسرای را آماده کردند تا این صنعت‌گران مصنوعات خود را در آن به تماشا و فروش بگذارند. این کاروانسرا که مجمع‌الصنایع نام گرفت پدر نمایشگاه‌های امروز است. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۶)

بازار سنتی ایران، محیط ناامن و بی‌ثباتی بود که دستاوردهای صنعت و فناوری جدید را نمی‌شناخت. امیر کبیر امنیت را برقرار کرد و کوشید اطمینان به سرمایه‌گذاری را در ایشان بالا ببرد. برخی از اهل فن مانند آقا رحیم اصفهانی در کاغذسازی، کربلایی عباس در بلورسازی و بسیاری دیگر را نیز برای یادگیری صنایع جدید به خارج از کشور فرستاد. گروهی مستشار نیز از بلژیک و انگلیس استخدام شدند تا در معادن و سایر صنایع به کار گرفته شوند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۶)

جوهر اندیشه اقتصادی امیر این بود که صنعت داخلی پیشرفت کند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۲) تا جلوی خروج ارز را از کشور بگیرد و به سنت مخدوم خود عباس میرزا دست ایرانی پیش کسی دراز نشود. از این رو به توسعه کارخانه‌های نساجی، قندسازی و سایر



رشته‌های صنعتی اقدام کرد تا کالاهای اساسی مورد نیاز کشور را تأمین کنند. این سیاست به مذاق دولت‌های روس و انگلیس که امتیاز تجارت آزاد با ایران را داشتند خوش نمی‌آمد.

وزیرمختار انگلیس می‌گوید: «به امیر نظام تذکر دادم که نقشه ایجاد کارخانه پارچه‌بافی آزمایشی پرخرجی است و بهتر است پارچه فرنگی را به بهای ارزان‌تری وارد کند.» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۴۰۴)

در نتیجه این سیاست‌ها چرخ اقتصاد و صنعت کشور به حرکت افتاد. صنعت ابریشم از نظر کمیت و کیفیت ترقی کرد. منسوجات ایران رونق تازه‌ای گرفت. بلورسازی و چینی‌سازی پیشرفت کرد. ساختن سماور، کالسکه و بخاری آمریکایی در آن زمان آغاز شد و رواج یافت. (آدمیت، ۱۳۸۵، ۳۹۲ و ۳۹۳)

اقدام‌های اصلاحی امیر تنها محدود به صنعت نماند. در کشاورزی چند سد جدید بر رودخانه‌ها بست و به کارهای عمرانی و بهبود وضع رعیت اهتمام داشت. در نتیجه میزان تولید محصولات کشاورزی افزایش یافت. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۶) به نوشته سفیر انگلیس «در اطراف اصفهان تا چشم کار می‌کرد فرسنگ در فرسنگ کشت و کار بود... این تحول شگفت در مدت کوتاه درخور ستودن است و آن نیست جز اثر روش عادلانه نایب‌الحکومه اصفهان، چراغعلی خان زنگنه که پیش از این نوکر شخصی امیر نظام بود... از بزرگان هیچ شکایتی درباره زورگویی دیوان شنیده نمی‌شد.» (آدمیت، ۱۳۸۵، ۳۹۷)

همه این امور مبتنی بر نظام‌بخشی کلی امیر به امور دیوان و دربار است. برای این کار امیر حدود مقرر منطوی این نظام را که در اثر فساد درباریان و دیوانیان و اهمال پادشاهان سست شده بود محکم کرد و به وضع نابسامان و هرج‌ومرج اداری پایان داد. از سوی دیگر، روال اداری کشور شامل ارتباطات اداری، ثبت اسناد و مکاتبات را به قرار درآورد و در این زمینه از تجربه‌های جدید خود از سایر بلاد بهره برد. روند اداری (بروکراسی) ساده‌ای در دربار ایجاد کرد که پاسخ‌گوی نیاز جامعه آن روز بود. البته همچنان همه اختیار امور در دست امیر قرار داشت. امیر قصد داشت تا در موقع مقتضی وظایف خود را تفویض و برای اداره هر کاری دایره مستقلی ایجاد کند ولی عمر دولت او کفاف این کار را نداد. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۵۵)

صدراعظم این اصلاحات را در چارچوب حفظ قدرت، هیمنه و اعتبار حکومت‌های پادشاهی ایران می‌خواست. این خواست ملوکانه با اخلاق فاسد و سطح آگاهی ساختار حکومت پادشاهی آن زمان سازگاری نداشت. در نتیجه اصلاحات امیر پس از مدت کوتاهی با سد فساد و عداوت درباریان و مخالفت استعمارگران مواجه شد. تا این که امیر کبیر با دسیسه‌های ایشان معزول و پس از مدت کوتاهی مقتول شد. با مرگ وی، دوره اصلاحات امیری هم طی شد و جز خاطره‌های شیرین و تأسفی تلخ از آن چیزی باقی نماند.

## نقد و بررسی

تقریباً از اواخر حکومت شاه سلطان حسین صفوی، با حمله افغانه، کشور دچار ناامنی و جنگ‌های داخلی شد و قریب یک قرن انقلاب‌های گوناگون و اداره ملوک‌الطوایفی زمینه‌های مدنی اجتماع ایران را تخریب کرد. این جنگ‌ها نه چندان شهری باقی گذاشت نه زندگی آرامی. طی این قرن، سلسله صفویه منقرض شد و زندیه و افشاریه نیز پس از جنگ و خونریزی زیاد پایه‌گذاری شدند و دیری نپاییده از میان رفتند. در اوایل قرن سیزدهم آقا محمدخان به زور شمشیر و با مظالم زیاد بخش‌های مختلف کشور را زیر بیرق دولت خود درآورد. اندک زمانی بعد هم به قتل رسید.

در این دوره، ایران کشور گسیخته‌ای بود که زمینه مدنی آن به اضمحلال رفته و جز خاطره‌ای از دوره رونق و آبادانی چیزی از آن باقی نمانده بود. شهرهای ویران، مدارس علمی خراب، مردمانی گرسنه و پریشان، تجارتی بی‌رونق، راه‌هایی نامن، کاروانسراهایی مخروبه و قنواتی کور شده، وضعیت کشوری بود که روزی آبادانی آن زبان‌زد همگان بود. برای آن که تصویری از آن روزگار آباد و این روزگار پریشانی ترسیم کنیم مثال‌هایی می‌آوریم:

خواجه رشیدالدین فضل‌الله، وزیر الجایتو در تبریز شهرکی مختص طلاب و اهل علم موسوم به ربع رشیدی ساخته بود که در آن محله‌ای به نام محله طلبه به دانشجویان اختصاص داشت. در این محل ۶ هزار طلبه خارجی سکونت داشتند و مستمری و خرج ایشان از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند پرداخت می‌شد. در این محل کوچه‌ای هم به فقها داده بودند که در آن ۴۰۰ فقیه و اهل علم منزل داشتند و همه یومیه و مستمری می‌گرفتند. (موحد، ۱۳۷۶: ۲۴۳)

این بطوطه درباره مدرسه‌ای در شوشتر که در آن روزگار شهری بزرگ و آباد بود می‌نویسد: امام مسجد شیخی بود دارای مکارم اخلاق و فضایل بسیار و جامع مراتب دین و دانش. اداره مدرسه برعهده چهار خادم بود... یکی از آنها مأمور موقوفات مدرسه بود و دیگری کارپرداز و سومی خادم سماط (ناظر بر پذیرایی‌ها و دادن غذای طلبه‌های ساکن در مدرسه) و چهارمی مأمور سرکشی به آشپزها و سقاها و فزاش‌ها بود. مدرسه رونقی بسزا داشت و تشکیلات اداری حسابی... من ۱۶ روز در این مدرسه ماندم نه نظم و ترتیب آن را در جایی دیده‌ام و نه لذیذتر از غذاهای آنجا غذایی خورده‌ام. به هر کس به اندازه ۴ تن غذا می‌دادند. (موحد، ۱۳۷۶: ۲۱۶)

ویل دورانت هم از قول شاردن فرانسوی اوضاع اصفهان قرن هفدهم را چنین توصیف می‌کند: شاردن در سال ۱۶۷۳ به اصفهان رسید و از دیدن آن شهر بزرگ، مرکز اداری، تجاری، صنعت و هنر که ۱۵۰۰ دهکده در پیرامون آن بودند و جمعیتی در حدود

۳۰۰ هزار نفر داشت به شگفتی افتاد. شهر و حومه آن ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۲۷۳ گرمابه و ۱۸۰۰ کاروانسرا داشت. (ویل دورانت، ۱۳۶۸: ۶۲۳)

نقیسی از قول یکی از همراهان ژنرال گاردان با نام فابویه که مشاهده‌های خود در سفر به ایران را یادداشت کرده آورده است: وقتی هیئت از تبریز به تهران می‌آمده فاصله میان تبریز و تهران منظره رقت‌انگیزی از آثار فتنه و آشوب جنگ‌های داخلی ظاهر می‌کرده است. شهرهای زنجان و سلطانیه که پیش از آن پرجمعیت بوده‌اند در این زمان تا حدودی تهی از جمعیت شده بودند و مردم این نواحی به منتهی درجه پریشان و درمانده و مأیوس بودند و حکمرانان تا می‌توانستند به همین مردم غارت‌زده ستم می‌کردند...» (نقیسی، جلد اول، ۱۳۷۲: ۲۵۱)

در آن زمان مردم اصفهان بسیار پریشان و تنگدست بوده‌اند و فابویه می‌نویسد تنها سه چهار تن هستند که مال مردم را می‌ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند از این شهر بروند و گرنه هر کس توانسته جان و مال خود را از دست این‌ها به در برده است. من کاخ‌های بسیار بزرگ آینه‌پوش دیده‌ام که هنوز قسمتی از نقاشی‌های آنها باقی است... بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از متاع مردم صنعت‌گر هنرمندی بوده و امروز تنها قدری میوه در آنها هست. اگر مدتی در این شهر بمانم چهره من از غم و حسرت چین خواهد داشت.» (نقیسی، جلد اول، ۱۳۷۲: ۲۵۱)

در این شرایط نهاد علم و دانش که روزی هزار مدرسه علمی آباد و پررونق داشت ویران شده و جهالت و بی‌سوادی رواج یافته بود. (کسروی، ۱۳۵۱: ۹۰) کاهش روابط تجار و بازرگانان با کشورهای اطراف و رفت و آمد اندک بازرگانان بلاد دیگر به کشور هم راه شناخت دنیای اطراف را مسدود می‌کرد. طبقه دیوانیان یا به تعبیر امروز مدیران و کارشناسان اداری اغلب نابود شده بودند، چنان‌که قاجاریه برای ایجاد دیوان اداری خود از این‌سو و آن‌سو به جذب جمعیت متفرق دیوانیان پرداختند. این کار در زمان فتحعلی‌شاه صورت گرفت و آقامحمدخان دستگاه دیوانی چندانی برای خود تدارک ننید. (مستوفی، ۱۳۴۳: ۲۷) مستوفیان و منشیان دولتی هم سواد چندانی نداشتند. به طوری که در میان ایشان کسی زبان فرانسه نمی‌دانست و به همین دلیل مأموریت نخستین گروه سفرای فرانسه که در زمان فتحعلی‌شاه به ایران آمدند شکست خورد. (محبوبی، ۱۳۷۰: ۶۳)

غرض آن که وقتی ایرانیان با دستاوردهای علمی تمدن جدید مواجه شدند مایه‌های معرفتی لازم را برای سیاست‌گذاری و اخذ آن نداشتند. شاه و هیئت حاکمه جغرافیای سیاسی جدید جهان را نمی‌شناختند و در نتیجه نمی‌توانستند متناسب با آن تدبیر امور کنند. ایشان به جای آن که به عمران و آبادی کشور و ایجاد پشتوانه مدنی قدرتمندی مقابل بیگانگان بیندیشند کشور را درگیر جنگ با روسیه کردند و بر ادامه جنگ هم بی‌تدبیرانه اصرار ورزیدند. در این جنگ‌ها، فرصت‌ها و منابع زیادی سوخت و از بین رفت و نتیجه‌های جز سرافکنندگی به بار نیامد.

سخن این است که اگر نهاد علمی پویایی در کشور وجود داشت، تجارت پررونق می‌گشت و طبقه دیوانی سازمان‌یافته‌ای اداره امور کشور را تدبیر می‌کرد. سطح شناخت مسأله و به تبع آن روش مواجهه با آن غنا پیدا می‌کرد. پویایی، جامعه را به شناخت جهان پیرامون می‌برد و گفتگو با آن را پر بارتر می‌کرد. چنان‌که این پویایی در قرون اول و دوم مسلمانان را به اخذ دانش‌های یونانی و ایرانی و ترجمه و اقتباس از آنها هدایت کرد و موجب تعالی علمی مسلمانان شد. در این روزگار هم، اگر مدارس علمیه، امور اداره کشور و تجارت رونق داشت اخذ و اقتباس دانش و فناوری از اروپا شکل دیگری می‌گرفت. (البته نمی‌خواهیم ساده‌نگرانه بگوییم انقلاب علمی قرون اول و دوم تکرار می‌شد.)

مقابل این مدعا می‌توان گفت: در اصل، دانش و فناوری جدید، فرزند محیط اجتماعی جدید و مبتنی بر ارزش‌ها و مکتب‌های نوخاسته‌ای است که با مبانی ارزش و مکاتب فکری دنیای قدیم متفاوت است. در نتیجه رونق و پویایی دانش‌های سنتی و مدارس علوم قدیمه نمی‌توانست زمینه‌ای برای کسب دانش و فناوری‌های جدید ایجاد کند. طرح این مسأله ناشی از عدم تمیز میان شرایط ابداع فناوری و شرایط اخذ و اقتباس آن است. به نظر ما، رشد و رونق دانش‌های سنتی، موجب پرورش مردمانی بصیر و دانشمندی می‌شد که در مواجهه با مسأله فناوری به نحو بهتری از عهده تجزیه و تحلیل مسائل برمی‌آمدند و به گشودن گره مسأله کمک می‌کردند.

گواه ما، تلاش آگاهانه مرحوم قائم‌مقام بزرگ برای اخذ و اقتباس فناوری در دوره عباس‌میرزا است. قائم‌مقام بزرگ که از جمله رجال دانشمند و دیوانیان باتدبیر عصر قاجار است با فراست به اهمیت مسأله فناوری پی برد و سیاست‌هایی برای اخذ فناوری از اروپا در پیش گرفت. قائم‌مقام محصول سنت علمی دیرینه‌ای است که روزگاری روشنی و درخشندگی خاصی در تاریخ داشت. البته اقدام‌های قائم‌مقام به نتیجه مطلوبی نرسید. زیرا این تلاش‌ها گستره زیادی نداشت و زمینه اجتماعی بسط صنعت و دانش‌های جدید در جامعه فراهم نبود. عباس‌میرزا اداره ایالتی از ایالات ایران را برعهده داشت و آن‌سوتر، در پایتخت کشور، سخنی از کسب علم و فناوری از اروپا نبود و بسیاری از سیاست‌های دربار تبریز با مقاومت مرکز روبه‌رو می‌شد. عمر دولت عباس‌میرزا هم بیشتر به جنگ یا تدارک آن گذشت و فرصت زیادی برای تدبیر امر ترقی صنعت نماند.

برای شناخت دلیل شکست این تلاش‌ها، نقل این بخش تاریخ روشن‌گر است. هنگامی که یکی از اعضای گروه فرانسوی موسوم به

فابویه مأموریت یافت در اصفهان به ساخت توپ بپردازد و فن توپ‌ریزی را در آنجا توسعه دهد. امین‌الدوله اصفهانی که در آن زمان وزیر مالیه حکومت اصفهان بود و بعدها در دربار فتحعلی شاه به صدارت رسید، پنهانی به کارشکنی در مأموریت او پرداخت. حاکم اصفهان هم در حق او دشمنی را تمام کرد و به روش‌های مختلف مانع فعالیت او شد. وی در خاطرات خود آورده است که وقتی از حاکم اصفهان درخواست شمش مس کرد از تأمین آنها اجتناب کرد و پس از اصرار فابویه، از مردم به زور خواست تا کاسه و دیگ و ظروف مسی خود را برای تأمین مس مورد نیاز به فابویه دهند. فابویه از این کار حاکم به ستوه آمد و با تهدید، وی را مجبور ساخت مس مورد نیاز او را فراهم کند.

در این مأموریت فابویه با مشکلات متعددی مواجه شد. کارگاه او بارها تخریب شد. مواجب کارگران او به تعویق افتاد و بسیاری موارد دیگر که با وجود همه آنها، وی باز هم مأموریت خود را به سرانجام رساند. اما صنعت توپ‌ریزی به حدی نرسید که موجب قوت نظامی ارتش ایران شود. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۸۵-۷۸) مردم اصفهان هوش و توانایی فوق‌العاده‌ای در صنعت داشتند که در هنرهای دستی و صناعات این شهر هنوز بارز است. اگر این فراست و هوشمندی در صنعت نظامی جدید نیز راه می‌یافت، محل بروز تحولی عظیم می‌توانست شود.

وقتی مرحوم قائم‌مقام تصمیم به اخذ دانش و صنعت غرب گرفت میدان‌دار تنهایی بود که کسی اهمیت راه او را درک نمی‌کرد. چنان‌که همزمان با او هیچ مدرسه علمی در کشور، که در آن زمان مراکز مستقلی تحت اشراف علما بودند، برای کسب و بسط علوم جدید اقدام نکرد یا هیچ دانشمند ایرانی به آوردن علوم جدید کمر همت نیست.

در مقابل، علما وقتی با خطر روسیه مواجه شدند دست به اقدام عملی زدند. جهادیه نوشتند. لشکر تجهیز کردند و به جهاد پرداختند. آنها نمی‌دانستند لشکر بزرگ‌تری به نام دانش و فناوری جدید، در بلاد کفر در حال شکل‌گیری است و ملت اسلام برای حفظ کیان خود باید آن را بشناسد و به آن تجهیز شود. به همین دلیل هیچ اقدام عملی در این زمینه انجام ندادند.

از سوی دیگر، در این دوره بربریت، وحشی‌گری، جهل و بی‌سوادی، خلق‌و‌خوی بیابانی و... کشور را فراگرفته و اخلاق اجتماعی لازمه زندگی مدنی و عمران و آبادی ملی به حلیض خود آمده بود. در اواخر قرن هجدهم میرزا زکی‌خان برادر مادری کریم‌خان زند با خواهرزاده خود علی‌مرادخان برای سلطنت جنگ می‌کرد... علی‌مرادخان به ایزدخواست آمد و مردمان تیره‌روز آن دیار از ترس یا هر چیز دیگر او را راه دادند و همین که زکی‌خان بر ایزدخواست دست یافت عده‌ای از اهالی آنجا را زنده زنده زیر خاک کرد و زنان و دختران آنها را میان لشکریان خود تقسیم کرد و به قدری در این عمل بی‌شرمی و بی‌رحمی به خرج داد که همان سربازان و افسران از وی متفرف شده و شبانه طناب چادرش را بریدند و دیرک را به سرش انداخته، خفه‌اش کردند. (لرد کرزن، ۱۳۷۴: ۲۵)

نامنی و منازعه بر سر قدرت، ملیت ایرانی را گسیخته و هر ایرانی را به موجود منفردی تبدیل کرده بود که در مرحله نخست خود، خانواده، قوم، محله، دوست و آشنای خود را می‌پایید و فراتر از آن تعهد اخلاقی به کلیت جامعه نداشت. زیرا چنین کلیتی را نمی‌یافت تا نسبت به آن احساس تعهد کند. در این شرایط هریک از دیوانیان و درباریان نخست در پی منافع خود و تمتع و بهره‌مندی بیشتر از طریق قدرت بودند. اختلاف‌های درباریان و دیوانیان و کشمکش‌های قدرت، اولویت منافع فردی بر تعهدهای اجتماعی و فرومایگی در میان این قشر رواج داشت و زمینه اخلاقی کسب علم و دانش و ترقی را از بین می‌برد.

گسیختگی ملی، نخست موجب شد تا حاکم گرجستان خراج‌گذار دولت روسیه شود. این یاغی‌گری به جنگ اول ایران و روسیه منجر شد. در اثنای جنگ هم تمایل برخی از خان‌ها و حکمای منطقه به روسیه و خیانت ایشان و شورش نیروهای محلی ارتش عباس‌میرزا از جمله عوامل شکست ایران در این دوره از جنگ‌ها است. گسیختگی ملی چنان بود که پس از جنگ دوم، وقتی ایرانیان از لشکر روسیه شکست خوردند یک‌باره میدان را خالی کردند. تیریز به اشغال درآمد و مردم شهر مقاومتی در برابر متجاوزان نکردند. (نفیسی ۱۳۷۰: ۲؛ جلد ۲: ۱۹۷)

از سوی دیگر برخی از دیوانیان و درباریان با گرفتن رشوه مطامع بیگانگان را در دربار تأمین می‌کردند. ایشان که به خوی نوکری عادت کرده بودند اربابان ثروتمند جدیدی، به‌ویژه انگلیسی‌ها، یافته بودند که خدمت به آنها درآمد سرشاری را نصیب‌شان می‌ساخت. آنها هم از این درآمد نمی‌گذشتند. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۲: ۱۱۴) نقش استعمارگران را در شکست ایران و قتل مرحوم قائم‌مقام فراهانی در تاریخ به‌روشنی می‌توان مشاهده کرد. (زرین‌کوب ۱۳۷۸: ۷۸۸)

قتل مرحوم قائم‌مقام ریشه در بدخواهی و سعایت اطرافیان شاه داشت. آنها آتش بدبینی شاه را نسبت به صدراعظم خود برافروختند و تا قتل او پیش رفتند. در این میان نقش دایی شاه، صدراعظم پس از او و انگلیسی‌ها روشن‌تر است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۷۸۸) پس از او هم اداره کشور به فرد نالایقی رسید که توان شناخت مسأله و برنامه‌ریزی برای توسعه صنعت آن را نداشت.

هنگامی که امیرکبیر به صدارت رسید اوضاع اجتماعی ایران از دوران فتحعلی‌شاه به مراتب بهتر بود. ۶۰ سال از حکومت قاجاریه می‌گذشت. طی این مدت ساخت سیاسی کشور شکل نیم‌بندی گرفته و نزد مردم مشروعیت یافته بود. ثبات نسبی کشور موجب رونقی در شهرها و قصبات کشور شده بود. ساخت دیوانی جاافتاده‌تر و صورت‌بندی طبقه‌های اجتماعی در شهرها به‌خصوص تهران

استحکام بیشتری یافته بود. چنان‌که جمعیت تهران روزبه‌روز بیشتر شده و از ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر در دوره فتحعلی شاه به حدود ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر در این زمان می‌رسید.<sup>۱</sup>

امیرکبیر محصول دستگاه عباس‌میرزا در تبریز است و کسانی چون عزیزخان مکرری و دیگرانی که دست راست صدراعظم در اصلاحات او شدند همه از همین دیوان شکل‌گرفته این دوره ثبات هستند. البته آشنایی با غرب هم چنان‌که در مورد امیرکبیر گفته شد، رشد کرده و منشأ اثر در جامعه شد. اما در این باره به هیچ روی نباید اغراق کرد. هنوز آشنایی ایرانیان با غرب به حدی نیست که تأثیری جدی در نظر و عمل دولت‌مردان به‌جای گذارد. به همین دلیل اصلاحات امیری، حرکتی بر پایه سنت اجتماعی ایرانی باید دیده شود.

امیر در نظر، مسلمانی معتقد، ملتزم به نظام پادشاهی و در عمل معتقد به تمشیت امور بر پایه قدرت و نظام‌بخشی امور براساس تدبیر به شیوه قدما است. در این شیوه، تصمیم‌گیری فرایندی شخص‌محور است که در آن تصمیم‌گیرنده براساس رأی و نظر خود به اداره امور می‌پردازد و در صورت لزوم از مشاوره خبرگان هم استفاده می‌کند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۵)

تدبیر به معنی اداره امور بر پایه عقل، در چارچوب اعتقادی و نظری و تجربه‌های فردی ظهور می‌کند. یعنی هرکس امور خود را در چارچوب اعتقادات، دانش و تجربه خود تجزیه و تحلیل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که چه کار باید کند و چه نباید کند؟ دلبستگی اعتقادی امیر به اعتقادات مردم جامعه خود و دانش و تجربه‌های دیوانی وی، تدبیر و مصلحت‌سنجی او را به شرایط و اقتضات جامعه نزدیک می‌کرد و نیروی خاصی به اوامر و دستورهای وی و اثربخشی مضاعفی به کارهای او می‌داد.

التزام صدراعظم به پادشاه و انتقال قدرت پادشاه به وی مطابق سنت حکومت‌های ایران، امکان تمشیت و تدبیر امور توسط امیر را فراهم می‌آورد و اگر اعتماد شاه به امیر توسط سعایت اطرافیان و دسیسه‌های دول استعماری زایل نمی‌شد اصلاحات وی منشأ شکوفایی بی‌مانندی می‌شد. البته امروز نمی‌توانیم در روزگار امیر بنشینیم و بیش‌بینی کنیم اگر امیر به شهادت نمی‌رسید امروز ما ایرانی توسعه‌یافته داشتیم اما می‌توان گفت اگر اصلاحات امیری امتداد می‌یافت راه توسعه صنعت و فناوری در کشور هموارتر می‌شد. اما این زمان امتداد نیافت چرا؟

جامعه دربار تاب اصلاحات امیر را نیاورد و منافع شخصی خود را به ترقی جامعه ترجیح داد. با سعایت امیر را از چشم شاه انداخت و با حيله، حکم مرگ او را گرفت. این مسأله ریشه در لامذهبی درباریان و مشکلات اخلاقی ایشان داشت که منافع خود را به منافع مردم ترجیح می‌دادند و در راه کسب منفعت خویش از جان و مال و ناموس مردم هم نمی‌گذشتند. ساختار استبدادی حکومت اجازه می‌داد شاه هر تصمیمی را بگیرد و اجرا کند. درباریان هم از این قدرت استفاده کردند تا امیر را به قتل برسانند.

عمر کوتاه دولت وی معلول اخلاق فاسد درباریانی است که برای حفظ منافع کوتاه‌مدت خویش با گفته‌های زهرآگین خود به شاه تلقین می‌کردند که امیر قصد تجاوز به حقوق سلطنت را دارد.<sup>۲</sup> (آدمیت، ۱۳۸۵: ۶۷۸) سعایت ایشان موجب عزل و عقوبت صدراعظم شد. پس از وی، درباریان فاسدمدار حکومت را در اختیار گرفتند و دستاوردهای امیر را نابود کردند.

معروف است که امیرکبیر در زمان صدارت خود صنعت‌گری اصفهانی را به ساخت سماور واداشت و به حکومت اصفهان دستور داد مبلغی را در اختیار او قرار دهد. مدتی پس از عزل امیر، حکومت اصفهان آن صنعت‌گر را خواست و طلب خود را مطالبه کرد. اما از آنجا که کار صنعتگر هنوز به نتیجه نرسیده و توان بازپرداخت طلب حاکم را نداشت او را سر تراشیدند و در کوی و برزن اصفهان گردانیدند و به‌سختی تنبیه کردند به طوری که کار او به جنون کشید. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۳۹۵)

فساد اداری دربار به‌عنوان عامل قتل امیر بیشتر فرع خصوصیت استبدادی ساختار نظام حکومت سنتی ایران و معلول آن دیده می‌شود، درحالی‌که فساد مندرج در خلق‌وخوی هیئت حاکمه را باید علت اصلی خوی استبداد و کارکردهای نادرست نظام حکومت پادشاهی دانست.

پس از امیر، میرزا آقاخان نوری که در قتل وی نیز دست داشت به صدارت رسید. وی موجب خود را ۶۰ هزار تومان تعیین کرد و با مداخلی که از پیش‌کش‌ها به‌دست می‌آورد و مقداری که از درآمد دولت برمی‌داشت درآمد او به سالی ۱۸۸ هزار تومان می‌رسید. این در حالی است که کل عایدی دولت در همین زمان به ۳ میلیون تومان در سال نمی‌رسید. (آدمیت، ۱۳۲۳: ۱۴۴)

به‌طور کلی، ساختار دیوانی دوره امیر مجموعه‌ای از افراد میان‌مایه یا فرومایه بود که با غارت بیت‌المال و سوءاستفاده از مقام‌های دولتی و تن‌سپاری به نوکری اربابان قدرت ارتزاق می‌کردند. منظور از فرومایگی، روحیه ترس و زبونی، حرف‌شنوی نوکرانه، ترجیح منافع فردی بر منافع جمعی، فقدان اعتماد به نفس و غرور ملی، بی‌دانشی و ناآگاهی است که شخصیت بسیاری از دولت‌مردان آن دوره را شکل می‌داد.

فرومایگی را نخست شخص پادشاه تقویت می‌کرد و اجازه نمی‌داد انسان‌های آزاده و بلندنظر و مردان توانمند و دانشمند در این مجموعه رشد کنند و صدرنشین شوند. البته شخصیت پادشاه در گرد آوردن افراد بلندمایه و باشخصیت در دربار تأثیر داشت. پادشاهان بی‌مایه‌ای مانند محمدشاه وزارت خود را به حاج میرزا آقاسی می‌سپردند که فاقد حداقل تدبیر و عقلانیت ملک‌داری بود. اما مرد قابلی مانند عباس‌میرزا مرحوم ابوالقاسم قائم‌مقام را به وزارت خود برگزیده بود.

ریشه‌ی دیگر این ویژگی را باید در سطح دانش و دانایی مردمان و حکومت جستجو کرد. از رونق افتادن مدارس علمی و پویایی دانش‌پژوهی در دوره‌ی قاجار موجب شده بود مردان کاردان و عالم، کم‌شمار شده و میان دانش و امر حکومت فاصله‌ی ژرفی ایجاد شود.

عین‌السلطنه در شرح یکی از سفرهای تفریحی شاه به شمال کشور درباره‌ی عملی خلوت شاه یعنی آنهایی که تقریبی دارند می‌نویسد: «همین‌طور از صبح تا غروب بیعاری، الواطی می‌کنند... شب‌ها نشسته فکر می‌کنند که فردا چه صحبتی کنیم و چه دروغی بسازیم که جلوه کند و اسباب تفریح ذات مبارک شود... هیچ یک خط و سواد و علمی ندارند... آنچه اسباب تقرب و اعتبار است... همین دروغ‌سازی و الواطی است... صحبت دیگر که مطرح است و آن هم اغلب مطرح می‌شود فقره‌ی اسب و توله و تفنگ است... مثلاً تفنگ فلان را دویست اشرفی می‌خرم... تفنگ علاءالدوله را مستوفی‌الممالک هزار تومان خرید...» (افشار، ۱۳۷۶: جلد دوم ۲۷۹۷)

یکی دیگر از خصایص مفسده‌انگیز دیوانی، حسادت، بدبینی مفرط و سعایت و بدگویی رایج میان دیوانیان و درباریان بود. سعایت چنان قدرتی در سازمان درباری داشت که اطرافیان ناصرالدین‌شاه به‌وسیله‌ی آن نخست امیرکبیر را که مورد علاقه‌ی شدید وی بود از چشم شاه انداختند و حکم عزل او را گرفتند و سپس فرمان قتل او را نوشته و به امضای شاه رساندند. سردهسته‌ی این فتنه‌گران و دسیسه‌بازان مادر ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری هستند که به فرومایگی، خیانت و فساد موصوف بودند.

قدرت این رذیله‌ی اخلاقی در ماجرای قتل امیرکبیر از دخالت عوامل بیگانه به مراتب بیشتر است، چراکه آنچه در نهایت امیرکبیر را مقتول ساخت رواج تهمت و بدگویی از او نزد شاه بود نه فتنه‌های سفیر انگلیس یا دخالت مأموران روس؛ هرچند این دخالت‌ها نیز هیزم آتش این فتنه شد. اما اگر سعایت بدخواهان و دشمنان امیرکبیر نبود هیچ‌سیاستی نمی‌توانست امیر را از مقام خود فرود آورد و مانع اصلاحات وی شود.

در دایره‌ی سازمان درباری خطوط حرکت و رشد سازمانی تعریف نشده بود و شایستگی، دانش و تخصص یا کفایت نقش فرعی در کسب مناصب دیوانی و برخورداری از امتیازها داشت. در نتیجه درباریان مقابل فضای گسترده‌ای از امکان رشد قرار داشتند و در صورت یاری بخت و اقبال مدارج رشد را به کمال می‌توانستند طی کنند. به‌طور کلی، عدم توجه به کفایت و شایستگی و فقدان سنت‌هایی که رشد و ترقی عقلایی را در دربار نهادینه کند همه‌ی درباریان را مقابل یکدیگر قرار داده و محیط حسادت و دشمنی بی‌مانندی را ایجاد می‌کرد. آتش این حسادت‌ها در مقابله‌ی امثال مادر شاه با صدراعظم مشهود است و یکی از دلایل اصلی فتنه به حساب می‌آید.

اصلاحات امیری این پیام روشن را داشت که نظام سیاسی و اجتماعی ایران قابلیت‌های بسیاری برای رشد و توسعه دارد که در شرایط مناسب می‌تواند فعال شود. چنین نگرشی درست مقابل نگاه رایج به حکومت‌های سنتی و نظام دیوانی گذشته‌ی ایران است که در آن، ریشه‌ی بیشتر مشکلات فرهنگی و اجتماعی ما را در ساخت متمرکز قدرت (استبداد) و مفاصل مترتب بر آن می‌بیند. در حالی که حکومت پادشاهی برآمده از فرهنگ اجتماعی ایران و متناسب با شرایط اقلیمی آن بود و در صورت داشتن دیوانیان و درباریان آگاه و متعهد ایالت‌های مختلف و عقاید گوناگون را زیر پرچم واحدی می‌توانست درآورد و در جهت آبادانی آن گام بردارد.

امیرکبیر به چارچوب‌های نظام پادشاهی اعتقاد داشت و اصلاح آن را دنبال می‌کرد. چنان‌که قصد داشت در موقع مقتضی وظایف اداری محوله به صدراعظم را تفکیک کند و سازمان‌های دولتی مجزایی را به اداره‌ی هر یک از امور موظف کند. امیرکبیر در مدت مدیریت خود نیز کوشید ساختار اداری دربار را منظم کند. برای این کار به ثبت اسناد اداری اهتمام کرد و وزارت خارجه را با گماشتن چند نفر مأمور سازماندهی ساده‌ای کرد. اصلاحات امیری نحوه‌ی بازآرایی امکانات موجود و اخذ و اقتباس دستاوردهای تمدنی نو، جهت رشد و بالندگی تمدن ایرانی است. تمدنی که پیش‌تر فردوسی در شاهنامه تاریخ اسطوره‌ای آن را نوشته و پادشاهان بزرگ حدود و ثغور آن را تعیین کرده بودند.

راه امیر پس از او بسته شد زیرا مصلحانی که پس از امیر ظهور کردند به اعتقادهای ملی جامعه و ساختارهای سنتی عقیده‌ای نداشتند و توسعه را به مثابه‌ی دگرگونی باورها، ساختارها و دستگاه‌های فرهنگی می‌دیدند که به قیمت انکار داشته‌های فرهنگی و تغییر بنیادی آن قابل حصول است. ایشان بر مبنای نگرش خود، مقتبس از ساختار کشورهای اروپایی، تغییر و دگرگونی نظام پادشاهی و مشروط کردن قدرت شاه به قوانین مصوب مجلس منتخب مردم، تشکیل هیئت وزرا با رأی مجلس (پارلمان) و نظارت مجلس بر عملکرد ایشان را توصیه می‌کردند و در قانون مشروطه گنجانده.

طرفداران این نظر، در بازخوانی روش حکومت امیر کوشیده‌اند اصلاحات وی را در راستای آنچه پس از وی انجام گرفته است نشان دهند. بر این روش، آدمیت قول واحدی از میرزا یعقوب خان نامی آورده است که: «مجالم ندادند و الا خیال کنسلیطوسیون داشتیم. مانع بزرگم روس‌های تو بودند و انگلیس کمال همراهی را در باطن وعده می‌داد. منتظر موقع بودم.» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۳) در تحلیل این قول کنسلیطوسیون امیری را «تعدیل سلطنت مطلقه»، توزیع قدرت میان وزرا و اجرای حقوق ثابت‌ه چون امنیت دیده است. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۷)

اشکال آدمیت اینجاست که برای اثبات‌نظر خود از نزدیکی عقیده‌ی سیاسی امیر با اعتقادهای قدما گذشته و از شواهد بسیار آن

چشم پوشیده و بدون قرینه روشنی آن را از روی مصلحت دانسته است (آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۲۷) و از سوی دیگر رأی واحدی را مبنای تحلیل قرار داده است. به‌طور کلی، حجت خبر واحدی مورد تشکیک است و قول مورد احتجاج وی نیز بسیار مشکوک به نظر می‌رسد زیرا در آن، خبر از نوعی ساخت و پاخت میان امیر و سفیر انگلیس برای تغییر ساخت سیاسی کشور آمده است که با مشی سیاسی امیر مخالف است. «بزرگ‌ترین هدف امیر این است که از نفوذ روس و انگلیس بکاهد و مقام آنان را در انظار جمهور مردم هر چه ممکن است بی‌مقدارتر کند.» (به نقل از شیل وزیرمختار انگلیس در ایران، آدمیت، ۱۳۸۵: ۲۱۷)

آدمیت و نزدیکان وی اعتقادی به چارچوب نظام سیاسی سنتی و اعتقاد ملی ایرانیان ندارند.<sup>۸</sup> از این رو اصلاحات امیری را به پیاده کردن نظام سیاسی منبعث از غرب باز می‌گردانند؛ در حالی که اصلاحات امیری مشی ایرانی مستقلی است که در چارچوب سنت حکومت ایرانی و اعتقادهای ملی قابل فهم است. به‌عنوان مثال، او به قانون و عدالت معتقد بود اما نه بر مبنای اعتقاد به قانون در سنت فرنگستان. چنان که در اصل امیر کبیر به آیین و منش فرنگیان بی‌اعتقاد و نسبت به ایشان بدبین بود. امیر مسلمانی معتقد بود که اعتنایی به مطلق فرنگی‌ها نشان نمی‌داد. از فرنگی‌مآبی بدش می‌آمد و اصالت آداب ایرانی را محفوظ می‌داشت. تکالیف شرعی را انجام می‌داد. نماز می‌گزارد. روزه می‌گرفت و زیارت‌نامه عاشورا می‌خواند. (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۹۰، ۱۹۱، ۴۶)

دلیل دیگر موفقیت سیاست امیر، فعال کردن نیروی بازار در جهت توسعه صنعت و فناوری است. پیش از او بازار، تحت سیطره قدرتی بود که به هیچ اصل اخلاقی تعهد نداشت و مدام دسترنج بازاریان و سایر اقشار جامعه را به نفع خود مصادره می‌کرد. اموال و دارایی تجار در شهرها مورد دستبرد لوتی‌های محل، سربازان و کارگزاران دولت قرار می‌گرفت و دولت هم به شکل‌های مختلف از این اموال، مالیات برمی‌داشت. در بیرون شهرها هم اموال بازرگانان در معرض دستبرد یاعیان و غارتگران قرار داشت. از طرف دیگر هیچ نظام قضایی روشنی به دعوی آنها نمی‌رسید و حق و حقوق مظلوم را از ظالم مطالبه نمی‌کرد. امیر کبیر با انتظام امور، کسب و کار تجار و بازرگانان را رونق بخشید و به‌وسیله حمایت از سرمایه‌گذاری صنعت‌گران و کمک به آموزش فنون جدید، بازار را به سمت کسب دانش و صنایع جدید کشید. به این وسیله سیاست توسعه صنعتی امیر با فعال کردن نیروی بازار در جهت کسب و توسعه صنایع جدید منشأ تحولی ملی در اقتصاد شد که البته دیری نپایید و با قتل وی پایان یافت.

## منابع

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). امیر کبیر و ایران. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۲۳). امیر کبیر و ایران. تهران: انتشارات بنگاه آذر.
۳. افشار، ایرج (۱۳۷۶). روزنامه خاطرات عین‌السلطنه. جلد دوم. تهران: انتشارات اساطیر.
۴. لرد کرزن. ایران و مسأله ایران (۱۳۷۴). ترجمه علی جواهر کلام. تهران: انتشارات ابن‌سینا.
۵. پیسی آرنولد (۱۳۷۶). فناوری در تمدن جهان. ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای. تهران: نشر پژوهش فرزاد روز.
۶. پی‌یر روسو (۱۳۷۱). تاریخ اختراعات و صناعات. ترجمه احمد صفاری. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). روزگاران تاریخ ایران از آغاز تا پایان سلطنت پهلوی، انتشارات سخن.
۸. طارق خلیل (۱۳۸۱). مدیریت فناوری. ترجمه سید کامران باقری. تهران: نشر پیام متن.
۹. کسروی، احمد (۱۳۵۱). تاریخ مشروطه ایران. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۰. محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰). تاریخ مؤسسات جدید تمدنی در ایران. جلد اول. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۱. محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۶۸). تاریخ مؤسسات جدید تمدنی در ایران. جلد دوم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۲. محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۷). تاریخ مؤسسات جدید تمدنی در ایران. جلد سوم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۳. موحد، محمدعلی (۱۳۷۶). ابن بطوطه. تهران: طرح نو.
۱۴. موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۴). دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. جلد اول. تهران: نشر مرکز.
۱۵. مستوفی، عبدا. (۱۳۴۳). شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجار. تهران: انتشارات زوار.
۱۶. نفیسی، سعید (۱۳۷۲). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران: انتشارات بنیاد.
۱۷. ویل دورانت (۱۳۶۸). تاریخ تمدن، عصر خرد، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

## پی‌نوشت‌ها

۱. به نقل از مقاله عباس میرزا و مسأله تجدد برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی: [www.iptra.ir/vdcjee8iqu.html](http://www.iptra.ir/vdcjee8iqu.html)
۲. غرض از به‌کارگیری واژه گزارش، نشان دادن این مسأله است که قصد این مقاله تاریخ‌نگاری نیست و بنای توضیحات تاریخی آن بر استفاده از نظر محققین این حوزه است و برای این کار از تحقیق‌های عالمانه دکتر محبوبی اردکانی استفاده زیادی کرده است. در اینجا شایسته است که از زحمات این تاریخ‌نگار توسعه صنعت و فناوری ایران تجلیل کنیم و آرزو کنیم راه او را نسل جدید پژوهندگان تاریخ و مسائل اقتصادی و صنعتی ایران ادامه دهند.
۳. اسلحه‌های نخستین، لوله‌های چدنی بزرگی بودند که به‌وسیله انفجار باروت گلوله‌های سربی را به سمت هدف پرتاب می‌کردند. برای این کار، لوله این تفنگ‌ها را از باروت انباشته کرده و به‌وسیله سمبه آن را می‌فشرده‌اند. گلوله را روی حجمی از باروت فشرده‌شده قرار می‌دادند و فیتله‌ای که به مخزن باروت‌ها متصل بود آتش می‌زدند. این کار وقت زیادی از سربازان می‌گرفت و آنها را ناگزیر می‌ساخت پس از هر شلیک، مدتی صرف آماده کردن تفنگ کنند. استفاده نامنظم سربازان از تفنگ هم کاربرد آن را کم‌اثر می‌ساخت.
- نظامیان با تجربه و مطالعه (بررسی موضوع، نگاه به تجربه‌های اندوخته‌شده و ثبت اطلاعات و تجربه‌های به‌دست آمده) دریافتند با نظم بخشیدن به سربازان تفنگچی و شلیک هم‌زمان تعداد زیادی از ایشان، اثربخشی کار بالاتر می‌رود. برای این کار، فرماندهان، تفنگچیها را به دو یا چند دسته تقسیم می‌کردند و پس از شلیک هر گروه، گروه دیگری را به صحنه می‌آوردند تا گروه اول به پر کردن سلاح خود بپردازد. این کار، اثربخشی تفنگچیان پیاده‌نظام را بیشتر می‌کرد و برای ایستادگی در برابر دشمن آماده‌تر می‌ساخت. (پسی، ۱۹۹۰، ۱۲۰) همراه با شکل‌گیری پیاده‌نظام جدید، تسلیحات نوین هم جایگزین نسل گذشته شدند.
۴. منظور از نظام، ارتش یا به تعبیر رایج، نیروهای مسلح است.
۵. برای مطالعه این موضوع رجوع کنید به بخش مفاهیم در فناوری کتاب: پسی آرنولد، ۱۳۷۶، فناوری در تمدن جهان، ترجمه دکتر فریدون بدرهای، تهران، نشر پژوهش فرزاد روز.
۶. داستان اولین دسته از دانشجویان ایرانی اعزام‌شده فرنگ و سرنوشت ایشان را در این کتاب می‌توان دید: محبوبی اردکانی، حسین، ۱۳۷۰، تاریخ مؤسسات جدید تمدنی در ایران، جلد اول، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. رجوع شود به پایگاه اطلاع‌رسانی: <http://www.tehran.ir>
۸. آدمیت روش سنتی حکومت ایران را روشی کهنه (آدمیت، ۱۳۸۵، ص ۲۲۳) بی‌اعتبار می‌داند و معتقد است که امیر از روی مصلحت به این نظام تن داده و قصد تغییر آن را داشته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی